



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۶۳	تاریخ	۱۴۰۴/۱۰/۳۰
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه دوم: تاریخچه بحث از اصول عملیه				
عنوان ۴	ظهور «اصول عملیه» به معنای جدید آن در تفکر اصولی شیعه				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

این جلسه به بررسی بستر تاریخی ظهور «اصول عملیه» به معنای جدید آن در تفکر اصولی شیعه پرداخته شد. نقطه آغاز این تحول، مناقشات وحید بهبهانی با جریان اخباری گری به رهبری امین استرآبادی بود. امین استرآبادی در کتاب الفوائد المدنية مدعی شد عمل به احکام شرعی تنها دو راه دارد: یا یقین - از طریق نص - یا احتیاط. وی مجتهدین امامیه را متهم کرد که تحت تأثیر اهل سنت، عمل به ظن - مانند قیاس، استحسان، استصحاب و برائت اصلیه - را در استنباط احکام جایگزین روایات کرده اند و آن را «اجتهاد» نامیده اند. از نگاه او، شیعیان به دلیل دسترسی به روایات قطعی ائمه اطهار علیهم السلام که پاسخگوی تمام مسائل است، هیچ نیازی به این طرق ظنی ندارند. وحید بهبهانی با نقد این دیدگاه، پاسخ محوری خود را ارائه داد: عمل مجتهدین شیعه، عمل به «قطع» است، نه ظن. توضیح آنکه مجتهد از امارات ظنیه - مانند خبر واحد یا ظهور روایت - تنها زمانی استفاده می کند که دلیل قطعی بر حجیت آن اماره اقامه شده باشد. بنابراین، مبنای عمل وی حجیت قطعی آن روش است؛ نه صرف ظن موجود در محتوای دلیل. به بیان دیگر، اگرچه صغری - مثل دلالت یک روایت - ممکن است ظنی باشد، اما کبری (حجیت اینگونه ادله) نزد مجتهد با دلیل عقلی یا نقلی قطعی ثابت شده است. این تمایز کلیدی، فاصله روش اصولیان شیعه را با روش اهل سنت که فاقد دلیل قطعی بر حجیت بسیاری از طرق ظنی خود بودند، آشکار می سازد.

ظهور «اصول عملیه» به معنای جدید آن در تفکر اصولی شیعه

بحث ما درباره تاریخچه پیدایش اندیشه و تفکر اصول عملیه بود؛ این اصول عملیه از چه تاریخی و با چه کیفیتی در تفکر اصولی جای گرفت و بخش عظیمی از اصول فقه ما را تشکیل داد.

مراد از «اصل عملی» یا «اصول عملیه» در این بحث، هر اصلی است که وظیفه عملی مکلف را هنگام فقدان دلیل بر حکم شرعی واقعی تعیین می کند؛ یعنی اصل یا وسیله ای که وظیفه عملی مکلف در مواردی که دسترسی به دلیل بر حکم شرعی واقعی میسر نیست را معین می کند.

این مفهوم از اصل عملی به شکلی که بیان کردیم، نخستین بار به وسیله وحید بهبهانی رحمته الله علیه وارد تفکر اصولی شد؛ آن هم در مناقشاتی که با اخباریین داشت.

بیان مرحوم استرآبادی در نقد اجتهاد

سردسته اخباریون مرحوم امین استرآبادی است که این تفکر را ابتدا در کتاب *الفوائد المدنیة* پایه ریزی و تدوین کرد. وی معتقد بود عمل به احکام شرعی، فقط دو راه دارد: یا یقین به حکم شرعی، یا احتیاط. از نظر ایشان، برای حصول فراغت ذمه، بیش از این دو راه وجود ندارد. سپس مجتهدین و تفکر اجتهادی در اصول فقه شیعه را متهم می کرد. او چنین حمله ای را آغاز کرد و گفت مجتهدین تحت تأثیر تفکر اهل سنت قرار گرفته اند. اهل سنت چون مرجعیت ائمه اطهار علیهم السلام در بیان احکام شرعی را نمی پذیرفتند، با مشکل کمبود منبع برای استنباط روبرو شدند. در بسیاری از مسائل شرعی، روایت یا آیه ای که پاسخگو باشد نمی یافتند؛ ناچار شدند به ظن تمسک کنند؛ زیرا ادله قطعی در اختیارشان بسیار محدود بود؛ لذا ظن را وارد کار کردند و عمل به ظن در استنباط احکام را «اجتهاد» نامیدند و مجتهد کسی بود که از طریق ظن بتواند حکم شرعی را اثبات کند. این اسباب ظنی، امور مخترعه ای بودند که هیچ دلیلی بر اعتبار و حجیتشان وجود نداشت؛ مثل قیاس، استحسان، مصالح مرسله، خبر واحد ظنی، برائت اصلیه، استصحاب، عدم الدلیل دلیل العدم.

استرآبادی می گوید: مجتهدین امامیه نیز همین راه را پیمودند؛ درحالی که آنان نیازی به این کار نداشتند. ما روایات فراوانی داریم که همه مسائل شرعی مورد نیاز را پوشش می دهند و این روایات قطعی هستند. آیات نیز قطعی الصدورند. بنابراین، نیازی به عمل به طرق ظنیه نداریم؛ لذا برای استنباط احکام شرعی، یا باید به قطع عمل کرد - یعنی آیات یا روایات و روایاتی که در کتب اربعه آمده، همه قطعی الصدور هستند - یا به احتیاط؛ و دیگر نیازی به عمل به طرق ظنی وجود ندارد.

ما عبارت مرحوم امین استرآبادی را آوردیم تا دوستان با این تفکر اخباری آشنا شوند و روشن شود که وحید بهبهانی رحمته الله علیه چه دستاورد سهمگینی در دفاع از تفکر صحیح شیعه داشته و چگونه راه را بر این جریان انحرافی بسته است.

پرسشگر: ...

استاد: ما هر حدیثی داریم، منابع حدیثی مان، منتهی به ائمه اطهار علیهم السلام می شود؛ مثلاً از ابوهریره یا عایشه در کتب حدیثی خود نقل نمی کنیم. همه روایات به امام صادق، امام باقر و دیگر ائمه علیهم السلام منتهی می شود. ممکن است گاهی از روایات آنان به عنوان مؤید استفاده کنیم؛ اما به عنوان حجت نه. ما روایات وارده در منابع آنان را حجت نمی دانیم؛ مگر روایت متواتر که در آن صورت، نزد ما نیز آن روایت موجود است.

عبارت امین استرآبادی را بیان می کنیم تا هنگامی که می خواهیم کلام وحید بهبهانی را نقل کنیم، معلوم باشد که ایشان در صدد دفع چه شبهه ای از تفکر شیعی بوده است. عبارت ایشان چنین است:

«العامة لما أنكروا أن لله سبحانه وتعالى في كل زمان علما هاديا منصوبا من قبله تعالى، حاكما على الامة مفترض الطاعة معصوما عن الخطأ دافع الشبهات حلال المشكلات، عالما بكل ما تحتاج إليه الامة إلى يوم القيامة، فاصلا بين الحق والباطل فيما تشاجرت فيه العقول أو تحيرت، ناطقا عن وحي إلهي لا رأي بشري، وسدوا باب التمسك بالعترة الطاهرة عليهم السلام... احتاجوا لحفظ ظاهر الشريعة إلى فتح بابي الاجتهاد والإجماع ففتحوهما^۱... ثم علماؤهم دبّروا تدابير عرفية^۲ و اخترعوا قوانين سياسية:

منها: أنهم قسموا الأحكام الشرعية إلى قسمين: قسم نصب الشارع دلالة قطعية عليه^۳، وقسم نصب الشارع دلالة ظنية عليه^۴.

ومنها: أنهم جعلوا الامة قسمين: القسم الأول: «المجتهد» واعتبروا فيه ملكة مخصوصة مخفية غير منضبطة، ولذلك يقع الاختلاف في كثير من الأفاضل بين أهل الخبرة هل هم مجتهدون أم لا، واعتبروا في العمل بظنه قدرا من بذل الوسع، هو كذلك أمر مخفي غير منضبط. والقسم الثاني: «المقلد» وأوجبوا عليه العمل بظن المجتهد في المسائل التي ليست من ضروريات الدين ولا من ضروريات المذهب، ولذلك سمّوه «مقلدا» فلو كان عنده حديث صحيح صريح في مسألة نظرية شرعية لم يطلع عليه المجتهد وجب عليه طرحه والأخذ بظن المجتهد المخالف له المبني على استصحاب أو براءة أصلية أو شبهها.

... ثم احتاجوا في تحصيل تلك الملكة إلى فتح أبواب اخر ففتحوها وسمّوها أدلة شرعية... ومن تلك الأبواب القياس؛ ومنها: استنباط الأحكام النظرية من عمومات كتاب الله تعالى وإطلاقاته من غير تفحص عن حالهما هل هي منسوخة أو مخصصة أو مقيدة أو مؤولة أو لا؟ بسؤال أهل الذكر عليهم السلام عن ذلك... ومنها: استنباط الأحكام النظرية من السنة النبوية صلى الله عليه وآله من غير تفحص عن حالها، كما مر... ومنها: شرع من قبلنا... ومنها: التمسك باستصحاب حكم شرعي مع طرؤ حالة لم يعلم شمول الخطاب لها^۵. ومنها: التمسك بالاستحسان. ومنها: التمسك بالمصالح المرسلة. ومنها: التمسك بالبراءة الأصلية في نفي حكم شرعي ظهرت شبهة مخرجة عن الأصل كرواية ضعيفة أو لم تظهر^۶؛

چون عامه انكار کردند که برای خداوند سبحان در هر زمان، فردی هدایت گر که از سوی او منصوب باشد وجود دارد؛ پیشوایی که حاکم بر امت، واجب الطاعة، معصوم از خطا، دفع کننده شبهات، حل کننده مشکلات، آگاه به تمام آنچه امت تا روز قیامت بدان نیاز دارد، جدا کننده حق از باطل در مواردی که عقل ها به نزاع افتاده یا

۱. مراد از اجتهاد در نظر ایشان، تمسک به همان طرق ظنیه مانند قیاس، استحسان و مصالح مرسله است.

۲. این تدابیر عرفی، همان تدابیر ظنی برای دسترسی به احکام است.

۳. یعنی همان «ما نص فيه».

۴. یعنی همان «ما لا نص فيه».

۵. این همان استصحاب حکم شرعی است که در کلام محقق حلی آمده بود. بسیاری از این سخنان امین استرآبادی، نظر به گفته های علامه حلی و محقق حلی دارد و هجمه اصلی او متوجه این دو بزرگوار است.

۶. الفوائد المدنیة؛ ص ۹۸ - ۱۰۴.

دچار سرگردانی شده‌اند، و گوینده از وحی الهی - نه رأی بشری - باشد؛ و نیز راه تمسک به عترت پاک علیهم السلام را بستند... ناچار شدند برای حفظ ظاهر شریعت، درب «اجتهاد» و «اجماع» را بکشایند؛ پس آن دو را گشودند... سپس عالمان آنان تدبیرهای عرفی اندیشیدند و قوانین سیاسی وضع کردند:

از جمله اینکه احکام شرعی را به دو قسم تقسیم کردند: یک قسم، احکامی که شارع بر آنها دلالت قطعی نصب کرده است؛ و قسم دیگر، احکامی که شارع بر آنها دلالت ظنی قرار داده است.

از جمله اینکه امت را نیز به دو گروه تقسیم کردند: گروه نخست «مجتهد»؛ و برای او ملکه‌ای خاص، پنهان و غیرمنضبط در نظر گرفتند؛ از همین رو میان بسیاری از فاضلان اهل خبره، اختلاف می‌شود که آیا مجتهد هستند یا نه. همچنین در عمل به ظن او، مقدار معینی از «بذل و سع» را شرط دانستند که آن هم امری پنهان و غیرمنضبط است. گروه دوم «مقلد»؛ و بر او واجب دانستند که در مسائلی که از ضروریات دین یا ضروریات مذهب نیست، به ظن مجتهد عمل کند؛ از این رو او را «مقلد» نامیدند. بنابراین اگر نزد مقلد، حدیثی صحیح و صریح در یک مسئله نظری شرعی وجود داشته باشد که مجتهد بر آن آگاه نشده است، بر مقلد واجب می‌دانند آن حدیث را کنار بگذارد و به ظن مجتهدی عمل کند که مخالف آن است و بر پایه استصحاب یا برائت اصلیه یا مانند آن بنا شده است.

... سپس برای تحصیل آن ملکه (اجتهاد)، ناچار شدند درهای دیگری را بکشایند و آنها را «ادله شرعی» نام نهادند؛ از جمله: قیاس؛ استنباط احکام نظری از عمومات و اطلاقات کتاب خداوند، بدون بررسی اینکه آیا منسوخ، مخصّص، مقید یا مؤول شده‌اند یا نه، و بدون پرسش از اهل ذکر علیهم السلام... [همچنین] از جمله: استنباط احکام نظری از سنت نبوی صلی الله علیه و آله بدون تفحص از حال آن، همان‌گونه که گذشت؛ ... از جمله آنها: [حکم در] شرع قبل از ما [مسلمانان]؛ ... از جمله آنها: تمسک به استصحاب حکم شرعی با پدید آمدن حالتی که شمول خطاب نسبت به آن معلوم نیست و از جمله آنها: تمسک به استحسان؛ تمسک به مصالح مرسله؛ تمسک به برائت اصلیه برای نفی حکم شرعی، چه شبهه‌ای برخلاف اصل - مانند روایت ضعیف - پدید آمده باشد و چه پدید نیامده باشد.

پرسشگر: ...

استاد: یکی از هنرهای علمای ما این بود که اصطلاحات رایج در اصول فقه سنی را گرفتند، اما محتوای آن اصطلاحات را تغییر می‌دادند. چرا با همان اصطلاح ولی با محتوای دیگر؟ تا اصول فقه ما بتواند در مدارس آنان راه یابد و آنان نیز با اصول فقه ما آشنا شوند و این اصول در میانشان رواج پیدا کند. اجماعی که ما می‌گوییم با اجماعی که آنان می‌گویند کاملاً محتوایش متفاوت است؛ اما گفتند اجماع را می‌آوریم. دلیل عقلی که ما می‌گوییم، با آنچه آنان می‌گویند کاملاً متفاوت است؛ اما این دلیل را نیز آوردند. اجتهادی که ما می‌گوییم، با اجتهادی که آنان می‌گویند کاملاً متفاوت است؛ اما این واژه را آوردند و به کار بردند. این از هنرهای علمای ماست و از توصیه‌های ائمه هدی علیهم السلام است. ائمه اصرار داشتند که طوری رفتار نکنید که در جامعه اسلامی منزوی شوید؛ طوری نباشید که انگشت‌نما شوید و به شما بگویند اینها غیر از ما هستند. اگر منزوی شدید، به تدریج از بین می‌روید و ضعیف می‌شوید.

پرسشگر: ...

استاد: بله، عرض کردم بازبانی نوشتند که برای مدارس دیگر قابل فهم و پذیرش باشد.

پرسشگر: ...

استاد: بله، حالا روشن می شود و حرف های وحید بهبهانی را نیز در جواب او بیان خواهیم کرد.

مرحوم امین استرآبادی چنین ادامه می دهد:

«و منها: التمسك بخبر الواحد المظنون العدالة في نفس الأحكام الإلهية... و منها: قولهم بأن الحكم فيما لا دليل فيه نفي الحكم، فنفي الدليل دليل على نفي الحكم، لما ورد الشرع بأن ما لا دليل فيه لا حكم فيه، فكان عدم الدليل لعدم الحكم مدركا شرعيا. و ملخصه: أن عدم الدليل مدرك شرعي لعدم الحكم، للإجماع على أن ما لا دليل فيه فهو منفي، وذلك بعد ورود الشرع، لظهور أنه قبل ورود الشرع ليس من المدارك الشرعية...»

اقول: من ضروریات مذهب الامامیه ان كل ما تحتاج اليه الامة الى يوم القيامة و كل ما يختلف فيه اثنان ورد فيه خطاب و حكم من الله تعالى حتى ارش الخدش فخلو واقعة من حكم الهی غیر متصور عند اصحابنا^۱؛

و از جمله آنهاست: تمسک به خبر واحدی که عدالت راوی آن به طور ظنی پذیرفته شده، در خود احکام الهی ... و از جمله آنهاست: این قول که در جایی که دلیلی وجود ندارد، حکم هم منتفی است؛ پس نبود دلیل، خود دلیل بر نبود حکم است؛ به استناد اینکه در شرع آمده است: «هرچه دلیلی ندارد، حکمی هم ندارد». خلاصه سخنشان این است که عدم دلیل، پس از ورود شرع، مدرك شرعی عدم حکم است؛ زیرا اجماع دارند که هرچه دلیلی ندارد، منتفی است، و روشن است که پیش از ورود شرع، چنین چیزی از مدارک شرعی به شمار نمی آمد...

می گویم: از ضروریات مذهب امامیه آن است که هرآنچه امت تا روز قیامت بدان نیاز دارد، و هر موردی که دو نفر در آن اختلاف کنند، درباره آن از سوی خداوند متعال خطاب و حکمی وارد شده است؛ حتی دیه خراش صورت. پس خالی بودن هیچ واقعه ای از حکم الهی، نزد اصحاب ما قابل تصور نیست.

ایشان در انتها پس از بیان ادله مختلفی که اهل سنت به آن تمسک کردند، می فرماید: تمام این مشکلاتی که در فقه و اصول اهل سنت پیش آمد، از این بابت بود که می گفتند مسائلی داریم که نصی از سوی شارع برای پاسخگویی به آنها وجود ندارد؛ ناچاریم به این طرق تمسک کنیم؛ اما ما چنین چیزی در فقه و اصول فقه شیعه نداریم. اصول فقه شیعه معتقد است که هر واقعه ای حکم دارد و هر حکمی هم که برای هر واقعه ای باشد، به وسیله ائمه اطهار بیان شده است؛ دیگر جای خالی نداریم که بخواهیم به آنها تمسک کنیم.

سپس چنین می فرماید:

«اعلم أن الأصوليين من الخاصة اتفقوا على بطلان بعض تلك المدارك التي اعتبرتها العامة و على صحة بعضها و اختلفوا في الباقي...»^۱؛

و بدان که اصولیان امامیه بر بطلان برخی از این مدارکی که عامه معتبر دانسته اند [مثل قیاس، استحسان و مصالح مرسله] و بر صحت برخی دیگر، اتفاق نظر دارند، و در برخی دیگر اختلاف کرده اند....

ایشان در فائده دیگری چنین می گوید:

«الصواب عندي مذهب قدمائنا الأخباريين و طريقتهم...»^۲؛

و به نظر من، راه درست همان مذهب و روش قدمای اخباری ماست.

مراد از قدمای اخباریین که او می گوید، مانند مرحوم صدوق پدر و پسر و مرحوم کلینی است که می گوید اینها به روایت عمل می کردند.

نقد مرحوم وحید بهبهانی بر بیان مرحوم استرآبادی

مرحوم وحید بهبهانی رحمته الله، سخن امین استرآبادی را نقد کرد. عمده سخن مرحوم وحید این بود که این ادعای شما که می گوید «اصحاب ما و اصولیین ما عمل به ظن کردند» درست نیست. خود مرحوم علامه حلی این سخن را بیان کرد که «ظنية الطريق لا تنافي علمية الحكم»^۳؛ شاید طریق ظنی باشد، ولی حجیت این طریق ظنی قطعی است؛ ما به قطع عمل می کنیم. اگر می گوئیم اجتهاد مجتهد برای مقلد حجت است، به این دلیل است که می گوئیم حجیت اجتهاد مجتهد برای مقلد بالقطع ثابت شده است. اگر می گوئیم به ظهور اخبار عمل می کنیم، درست است که این ظهور، ظنی است، اما حجیت این دلیل ظنی، با دلیل قطعی ثابت شده است. ما در حقیقت به آن دلیل قطعی عمل می کنیم، نه به این ظن. اینکه شما گفتید شما اصولیین همه به ظن عمل می کنید و راه اهل سنت را پیش گرفتید، حرف درستی نیست. نه، ما راه اهل سنت را در پیش نگرفتیم؛ لذا به آن طرق ظنی که دلیل قطعی بر حجیتشان نباشد اخذ نمی کنیم؛ مثل قیاس، استصحاب، استحسان و مصالح مرسله؛ زیرا دلیل قطعی بر حجیت اینها نیست. آنچه ما به آن عمل می کنیم از طرق ظنیه - مثل خبر واحد عادل یا ظهور دلیل - از این باب است که دلیل قطعی بر حجیت آن قائم شده است.

اگر نخواهید به اینها عمل کنید، چه کار می خواهید بکنید؟ این شما هستید که به ظن عمل می کنید. وحید بهبهانی می فرماید: شما که همین طور چشم بسته می گوئید همه روایات کتب اربعه حجت است و اصلاً مقلد و مجتهد نداریم و عامه مردم باید خودشان مستقیم به روایات رجوع کنند، درحالی که این روایات همه ظنی هستند، هم صدورشان ظنی است، هم دلالتشان، این شماست که به ظن عمل می کنید. ما که بحث می کنیم و با استدلال اثبات می کنیم و می گوئیم

۱. همان؛ ص ۱۰۴.

۲. همان.

۳. تهذیب الوصول إلى علم الأصول؛ ص ۴۷.

حجیت یک دلیل باید بالقطع ثابت شود تا بتوانیم با آن عمل کنیم، حجیت خبر واحد باید با دلیل قطعی ثابت شود، حجیت فتوای مجتهد برای مقلد باید به دلیل قطعی ثابت شود، ما به قطع عمل می‌کنیم. آن‌که به ظن عمل می‌کند شما هستید، که همینطور چشم بسته می‌گویید: هر چه روایت هست، مستقیماً به آنها عمل می‌کنیم. چطور مستقیم به روایت عمل می‌کنید؟ اولاً دلالت این روایات اغلب ظنی است. ثانیاً صدور این روایات و اینکه همه این روایات صدورش از ائمه اطهار علیهم السلام است را چطور احراز می‌کنید؟ به هر حال، صدور این روایات هم ظنی است. باید دلیلی بیاورید بر قطعی بودن این روایت، که ندارید.

خلاصه اینکه فرمایش مرحوم وحید بهبهانی چند مطلب است. مطلب اولی که ایشان در پاسخ به سخنان مرحوم امین استرآبادی بیان می‌کند، این است که مجتهدین اگر به امارات ظنیه‌ای عمل می‌کنند، به آن امارات ظنیه‌ای عمل می‌کنند که دلیل قطعی بر حجیت آن وجود دارد و لذا عملشان به قطع است، نه به ظن. پرسشگر: ...

استاد: نه، سوء نیتی در کار نبود؛ عدم دقت بود. مطلبی به ذهنش خطور کرده و همان را بیان کرده است. ایشان از حوزه‌های علمیه نیز دور بود؛ کسی که از حوزه‌های علمیه دور شود، اتفاقات زیادی برایش می‌افتد. این فرمایش وحید بهبهانی است که می‌فرماید:

«أَنَّ الْمُجْتَهِدِينَ لَيْسَ عَمَلُهُمْ وَاعْتِمَادُهُمْ عَلَى الظَّنِّ، بَلْ هَذَا كَذِبٌ عَلَيْهِمْ، نَعْمَ الظَّنُّ فِي طَرِيقِ صَغَرِي دَلِيلُهُمْ، يَقُولُونَ: هَذَا مَا أَدَّى إِلَيْهِ ظَنِّي، وَكُلُّ مَا أَدَّى إِلَيْهِ ظَنِّي فَهُوَ حُكْمُ اللَّهِ فِي حَقِّي يَقِينًا وَحَقٌّ مَقْلَدِي فَالصَّغَرِي يَقِينِيَّةٌ وَجَدَانِيَّةٌ، وَالْكِبَرِي سَتَعْرِفُهَا فِي الْفَائِدَةِ التَّاسِعَةِ فاعْتِمَادُهُمْ فِي الْحَقِيقَةِ عَلَى الْيَقِينِ، وَلَوْلَا كِبَرَاهُمُ الْيَقِينِيَّةُ لَمَّا عَمِلُوا بِالظَّنِّ أَبَدًا. وَالْأَخْبَارِيُّونَ لَيْسَ لَهُمْ كِبَرِي يَقِينِيَّةٌ، بَلْ اعْتِمَادُهُمْ عَلَى نَفْسِ ظَنِّهِمُ الَّذِي يَسْمُونَهُ عِلْمًا كَمَا سَتَعْرِفُ»؛

اینکه گفته می‌شود مجتهدان عملشان و اعتمادشان بر ظن است، درست نیست، بلکه این نسبت دروغی است که به آنان داده شده است. آری، ظن در مسیر صغرای دلیل آنان قرار دارد؛ به این معنا که می‌گویند: «این همان چیزی است که ظن من به آن انجامیده است»، و سپس می‌افزایند: «و هرچه ظن من به آن بینجامد، یقیناً حکم خداوند در حق من - و در حق مقلدان من - است». پس صغرا، یقینی و وجدانی است، و کبرا را در فایده نهم خواهی شناخت. بنابراین، اعتماد آنان در حقیقت بر یقین است؛ و اگر آن کبرا یقینی وجود نداشت، هرگز به ظن عمل نمی‌کردند. اما اخباریان چنین کبرا یقینی‌ای ندارند؛ بلکه اعتمادشان بر خود ظنشان است که آن را «علم» می‌نامند، چنان‌که بعداً روشن خواهد شد.

سپس می‌فرمایند:

«و بالجملة: فنأخذ قياساً هكذا: هذا ما أدى إليه اجتهادي واستفراغ وسعي، وكل ما أدى إليه اجتهادي واستفراغ وسعي فهو حكم الله يقينا في حقي، فالصغرى يقينية، وكذا الكبرى، فالنتيجة قطعية يقينية»؛

خلاصه سخن این است که ما قیاسی بدین صورت برپا می‌کنیم: این، نتیجه اجتهاد و به‌کارگیری کامل توان من است؛ و هرچه نتیجه اجتهاد و استفراغ وسع من باشد، یقیناً حکم خدا در حق من است؛ پس صغرا یقینی است و کبرا نیز یقینی، و در نتیجه، نتیجه قیاس، قطعی و یقینی خواهد بود.

ایشان می‌گوید: این‌گونه که بگوییم، هم صغری یقینی است هم کبری یقینی است. صغری یقینی است؛ زیرا اینکه می‌گوییم «هذا ما أدى إليه اجتهادي واستفراغ وسعي»، یقینی است؛ من به یقین می‌دانم که اجتهاد من به اینجا رسیده است. کبری، این است که «ما أدى اليه اجتهادي فهو حجة يقينية»؛ این هم یقینی است؛ در نتیجه هم صغری یقینی است هم کبری یقینی. پس مجتهدین به یقین عمل می‌کنند؛ هم صغرای اجتهاد مجتهد و هم کبرای آن، هر دو یقینی هستند.

پرسشگر: اگر قطعی است، چرا در آن اختلاف می‌کنند؟

استاد: قطعی، خب هر قطعی می‌تواند با قطع دیگری متفاوت باشد.

پرسشگر: پس یعنی قطعی واقعی نیست.

استاد: چرا، قطعی واقعی است.

پرسشگر: در واقع این ظن است، شما اسمش را می‌گذارید قطع.

استاد: اگر شما یک قطع پیدا کردید، یعنی قطع دیگران هم باید موافق با قطع شما باشد؟ قطع شما ممکن است متفاوت با قطع دیگران باشد. مگر علما در آنچه به آن علم یافته‌اند و قطع حاصل کرده‌اند، اختلاف نمی‌کنند؟ قطع، الزاماً نباید مطابق با واقع باشد. می‌خواهد بگوید وقتی قطع برای من حاصل شد، آنگاه حجت می‌شود. حالا اینکه ما چه کار کنیم که قطع‌ها حداکثر مطابقت با واقع را پیدا کنند، حرف دیگری است.

پرسشگر: اخباریون هم می‌گویند: ما به قطع رسیدیم به روایات عمل کنید کافی است. به این قطع رسیدیم که هر کسی برود روایات را بخواند و به آن عمل کند کفایت می‌کند.

استاد: نه؛ آنان خودشان هم می‌دانند که چنین قطعی وجود ندارد؛ زیرا قطع نیاز به دلیل دارد. ما حجیت خبر واحد را با دلیل قطعی اثبات می‌کنیم؛ حجیت همه روایات را نمی‌توانیم با دلیل قطعی اثبات کنیم.

پرسشگر: همین حجیت خبر واحد که با دلیل قطعی اثبات می‌کنیم، بعضی قبولش ندارند؛ پس دلیل آن قطعی نیست. استاد: به هر حال این دلیل قطعی که ما داریم، ما از طریق طبیعی و منطقی استدلال آن را اثبات می‌کنیم. کسی که می‌گوید من قبول ندارم فرضاً، یا متوجه دلیل ما نمی‌شود، یعنی به دلیل توجه نمی‌کند، یا اگر هم توجه کرده، مضمون دلیل ما را درک نکرده است. علمی که ما پیدا می‌کنیم، ممکن است دیگری آن علم را پیدا نکند؛ اما علمی که ما پیدا می‌کنیم، مبتنی بر روش منطقی است؛ همین‌جوری و دیمی نیست. اخباریون که علم پیدا می‌کنند بر صحت کل آنچه در کتب

اربعه است، آیا احتمال خطا در کتب اربعه نمی دهند؟ این احتمال خطا که امری بدیهی است؛ یعنی نیازی به استدلال ندارد. نه مرحوم کلینی، نه مرحوم صدوق، نه مرحوم شیخ، هیچ کدام معصوم نبودند. ممکن است خطا بکنند؛ روایتی را نقل کرده اند که ممکن است مطابق با واقع نباشد؛ این بدیهی است. اینکه همه روایات کتب اربعه، ادله قطعی و اخبار قطعی نیستند، امر بدیهی است. گاهی اخباریون چشمان خود را می بستند، درست به موضوع التفات پیدا نمی کردند و گاه آن را به درستی تصور نمی کردند. اگر کسی موضوع را متصور شود و تصور برایش حاصل شود، آنگاه به نتیجه، یعنی به تصدیق می رسد؛ تصور اینکه همه اخبار وارده در کتب اربعه نمی توانند اخبار یقینی باشند. از کجا می توانیم بگوییم یقینی هستند؟ اگر یقینی الصدور هم باشد، یقینی الدلالة که نیستند. از کجا یقینی الدلالة باشند؟ این یک امر بدیهی است. آنان توجه به موضوع نکردند. می گویند مرحوم وحید با مرحوم صاحب حدائق - این را در کتب نقل کرده اند و نقل مستندی است که کلیددار صحن حضرت سیدالشهدا نقل می کند - می گوید شب مرحوم وحید با مرحوم صاحب حدائق بحثشان افتاد - مرحوم صاحب حدائق اخباری بود و وحید، اصولی؛ البته سرانجام مرحوم صاحب حدائق کوتاه آمد؛ در حقیقت خود مرحوم صاحب حدائق نیز در بعضی از سخنانش اخباریین را نقد می کند - و بحثشان طول کشید. گفتیم: آقا، می خواهم در را ببندم. گفتند: تو در را ببند و برو؛ ما اینجا ادامه می دهیم. می گوید من در را بستم. صبح که برای طلوع فجر آمدم در را باز کردم، دیدم هنوز دارند با هم بحث می کنند. می خواهم بگویم این بحث ها، بحث هایی بوده که گاهی برای ایجاد یک تصور صحیح از موضوع انجام می گرفته است. گاه تصور درستی از مطلب نداشتند. مسئله دور بودن مرحوم امین استرآبادی از حوزه های علمیه، بی تأثیر نبوده است. این دور بودن از حوزه های علمیه، گاه انسان را به قطع هایی بدون مقدمات لازم می رساند؛ این شخص زود قطع پیدا می کند. ما مشکل زیادی داشتیم با بعضی از افرادی که درس خوانده هم بودند؛ اما به تدریج از حوزه های علمیه دور می شدند و دیگر درس و بحثی نداشتند. درس و بحث ها، آدم را پخته می کند، او را به بسیاری از اشتباهاتش متوجه می کند، بسیاری از تصورات غلطش را تصحیح می کند و بسیاری از تصدیقات غلطش را درست می کند؛ اما کسی که دور شد، سریع به یقین می رسد؛ یقینی که غیرمطابق با واقع است.

ادامه بحث را ان شاء الله فردا پی می گیریم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين